

مقایسه مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت

در آثار مهشید امیرشاهی و روح‌انگیز شریفیان

چکیده

ادبیات مهاجرت، ادبیاتی برون اقلیمی است که بیانگر ابعاد و تبعات مهاجرت باشد. مهشید امیرشاهی (متولد ۱۳۱۶ ه.ش) و روح‌انگیز شریفیان (متولد ۱۳۲۰ ه.ش) از نویسندگان مهاجر ایرانی مقیم اروپا هستند. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و با روش تحلیل مقایسه‌ای می‌کوشد تا به این پرسش اصلی پاسخ دهد که مهم‌ترین مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت در آثار امیرشاهی و شریفیان کدامند و این مؤلفه‌ها در آثار هریک از این دو نویسنده به چه شکل منعکس شده‌اند. هدف تحقیق شناسایی و مقایسه مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت در آثار نویسندگان زن مهاجر ایرانی است. نتایج نشان می‌دهد که مؤلفه‌های بحران هویت، تعارض فرهنگی، نوستالژیا، ماندگردی، فرهنگ‌پذیری، سازگاری، زبان، سیاسی بودن و مقایسه در آثار این دو نویسنده به چشم می‌خورند و بحران هویت و مسئله زبان، از دیگر مؤلفه‌ها پررنگ‌تر است. مؤلفه‌ی دیگری که در آثار این دو نویسنده به صورت مشابه دیده می‌شود، بحث مقایسه است. مقایسه در آثار امیرشاهی با استعاره‌ها و آرایه‌های ادبی بیشتری همراه است و توصیف تفاوت‌ها دارای جلوه‌های هنری است. در حالی که مقایسه در آثار شریفیان، بیشتر به بیان جزئیات تفاوت‌ها می‌پردازد. همچنین هریک از مؤلفه‌ها به ویژه نوستالژی و بحران

هویت در آثار امیرشاهی حزن‌انگیزتر است. یافتن برخی مشخصه‌ها در ادبیات مهاجرت زن ایرانی متعلق به یک نسل را می‌توان از دستاوردهای پژوهش تلقی کرد.

واژگان کلیدی: ادبیات مهاجرت، آثار داستانی، مهشید امیرشاهی، روح‌انگیز شریفیان.

۱. مقدمه

انقلاب اسلامی ایران مانند هر رخداد دیگر در فضای فرهنگی و هنری جامعه ایران دگرگونی‌هایی ایجاد کرد و فضایی تازه در شعر و نثر به وجود آورد. نثر این دوره به‌ویژه در داستان‌نویسی ادامه یافت و تجربه‌های بدیع و کم‌سابقه‌ای در کنار دیگر مضامین اجتماعی و فلسفی مورد توجه نویسندگان قرار گرفت (ادریسی و بلالی، ۱۳۹۳: ۲۹). پس از پیروزی انقلاب، کانون نویسندگان ایران فعالیت خود را مجدد آغاز کرد، اما از همان ابتدا دستخوش کشمکش سیاسی و عقیدتی شد که نهایت به انشعاب حزب توده از آن انجامید. شرایط سیاسی و اوضاع جنگی رفته‌رفته اقبال جامعه و به‌خصوص اهل فکر و فرهنگ را در دو جبهه متفاوت قرارداد؛ یک دسته نویسندگان مذهبی که حامی نظام اسلامی بودند و دسته دیگر، جناح نویسندگان دگراندیش. بعد از انقلاب اسلامی نیز مانند باقی انقلاب‌های جهان موجی از مهاجرت به راه افتاد و بسیاری از نویسندگان، کشور را ترک کردند این بار نویسندگان مهاجر ایرانی همچون هم‌نسلان صادق هدایت به سمت پاریس گسیل نشدند بلکه محافل ادبی ایرانی در کشورهایی همچون سوئد، آلمان و آمریکا شکل گرفت. از این میان می

توان به کسانی همچون شهرنوش پارسی‌پور، رضا براهنی، نادر نادرپور، مهشید امیرشاهی و روح‌انگیز شریفیان اشاره کرد. بدین ترتیب، مهاجرت یکی از گفتارهای مسلط ادبیات در سال‌های پس از انقلاب و جنگ است. ادبیات مهاجرت در این دوران در شاخه‌های گوناگون گسترش یافته است. شاخه‌ای از آن به منظور نقد نظام حاکم، سمت و سوی سیاسی یافته و کمتر به جنبه‌های زیبایی‌شناختی^۱ توجه می‌کند. بخش دیگری از آثار ایرانیان مهاجر با هدفی استنادی و افشاگرانه نوشته شده، مثل آنچه در گزارش‌های زندان و یا در مجازات سنتی قضایی آمده است. آثاری هم با مضمون‌های اروتیک آفریده شده‌اند. اما تنومندترین شاخه ادبیات مهاجرت، شاخه‌ای است که به دوگانگی هویت مهاجران و درگیری‌های درونی آنان برای بریدن از گذشته و آغاز زندگی تازه در کشور مهاجرپذیر می‌پردازد. این بخش در داخل ایران نیز امکان نشر یافته است (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ص ۶۶۷). با افزایش مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور در دو دهه اخیر، ادبیات مهاجرت در ایران به شکل جدی‌تر شکل گرفت. نویسندگان زیادی بعد از دوری از وطن و مهاجرت خودخواسته یا اجباری دست به قلم بردند و از تفاوت‌های سرزمین مادری‌شان و سرزمین مقصد، نحوه روبه‌رو شدن با دنیا و فرهنگ جدید و مصائب و رنج‌های دوری از وطن نوشتند. نوشتن از این موضوعات باعث شکل‌گیری شاخه‌ای از ادبیات داستانی شده است که می‌توان آن را «ادبیات مهاجرت» نامید (نامورمطلق، ۱۳۹۱: ۲۴). این پژوهش سعی دارد با روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی داستان‌های برگزیده و شاخص مهشید امیرشاهی و روح‌انگیز شریفیان که از زنان

^۱Aesthetics.

داستان‌نویس مهاجر پس از انقلاب اسلامی هستند، پرداخته و مؤلفه‌های مهاجرت این آثار را تبیین کند. علت انتخاب این دو نویسنده از زنان مهاجر ایرانی این بوده است که این دو نویسنده در رده سنی مشابهی قرار دارند. مهشید امیرشاهی متولد ۱۳۱۶ و روح‌انگیز شریفیان متولد ۱۳۲۰ است. از این رو مقایسه آثار این دو نویسنده تحت تأثیر اختلاف نسلها و تفاوت نگرش ناشی از تفاوت سن نخواهد بود. همچنین لازم به ذکر است که این مقاله به دنبال تطبیق آثار آن دو نویسنده نیست. پرسش این پژوهش این است که مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت داستانی فارسی کدامند؟ و هریک از این مؤلفه‌ها به چه شکل در آثار داستانی زنان مهاجر ایرانی منعکس شده‌اند؟ و هدف تحقیق شناسایی و مقایسه مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت در آثار نویسندگان زن مهاجر ایرانی است.

۲. پیشینه پژوهش

در سالهای گذشته پژوهش‌های ارزشمندی در باب ادبیات مهاجرت به نشر رسیده است. از آن جمله پژوهش قربان‌پور و همکاران (۱۳۹۷) با عنوان «جریان‌شناسی ادبیات داستانی مهاجرت ایرانی» است. ایشان داستان‌نویسی مهاجرت ایرانی را در قالب جریان‌های عمده سیاست‌محور، هویت‌محور و داستان‌نویسی زنان تحلیل کرده‌اند. نتایج پژوهش آنها نشان می‌دهد که داستان‌نویسی سیاسی در دهه ۶۰ و تا اواسط دهه ۷۰ پربسامدترین جریان است. از آنجاکه تمرکز اثر بر «جریان‌شناسی» است، قاعدتاً به مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت اشاره‌ای نشده است و از همین جهت با پژوهش کنونی متفاوت است. مقاله سعیدی و همکاران (۱۳۹۷) با عنوان «بازنمایی تنازع سرزمین مادری و سرزمین دیگری در ادبیات داستانی

مهاجرت» بر پایه نظریه‌های جامعه‌شناختی درباره مفاهیمی نظیر ادغام، انطباق، همانندی و جدایی، سه داستان «مرغ عشق»، «بزرگراه» و «چه کسی باور میکند رستم» را بررسی کرده است. نتایج نشان می‌دهد که در داستان مرغ عشق، چالش و جدال میان دو نسل به مقاومت و رویارویی بی سرانجام نسل اول و نسل دوم می‌انجامد و فرهنگ‌پذیری آنها را با مشکل مواجه می‌کند. تفاوت تحقیق مورد اشاره با پژوهش حاضر در رویکردهای این دو پژوهش به تحلیل است. رویکرد تحقیق مورد اشاره رویکردی جامعه‌شناسانه است، در حالی که در تحقیق حاضر مؤلفه‌های محتوایی و فرمی ادبیات مهاجرت مد نظر بوده است. مجموعه مقالات «مهاجرت در هنر و ادبیات» به کوشش دکتر شیده احمدزاده (۱۳۹۱) بر این ایده استوار است که بسیاری از آثار ادبی یا هنری متأثر از طرح هجرت، مهاجرت یا مهاجران بوده است. همچنین نویسنده این مقاله در طرح پژوهشی «نقد و تحلیل ادبیات داستانی مهاجرت و سنجش نسبت آن با هویت ایرانی» (۱۳۹۶) با روش تحلیل گفتمان موضوع هویت ایرانی را در متن برخی از آثار داستانی فارسی (چهار رمان و دو داستان کوتاه) بررسی کرده است. تفاوت این تحقیق با پژوهش حاضر روش تحقیق آن (تحلیل گفتمان) است. همان‌طور که مرور شد، در این پژوهش‌ها، مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت در آثار داستانی «مهشید امیرشاهی» و «روح‌انگیز شریفیان» مد نظر واقع نشده است؛ و ضرورت انجام پژوهشی با این محوریت موجه می‌نماید.

۳. روش و مفاهیم نظری پژوهش

پژوهش حاضر، در راستای افزودن به دانش نظری موجود در زمینه ادبیات مهاجرت معاصر ایران شکل گرفته، و کاربرد آنی آن مورد توجه نمی‌باشد. از این رو، به لحاظ هدف «نظری» محسوب می‌شود. همچنین به جهت روش اجرا و پیشبرد، توصیفی - تحلیلی است.

۳-۱- نویسندگان بررسی شده

مهشید امیرشاهی، نویسنده، طنزپرداز، مترجم و روزنامه‌نگار ایرانی است که در تاریخ ۲۰ فروردین سال ۱۳۱۶ در کرمانشاه متولد شد. مادرش در سال‌های آغازین زندگی‌اش خانه را ترک می‌کند و به اروپا می‌رود و در آنجا مقیم می‌شود و مهشید سال‌ها با پدرش زندگی می‌کند. مهشید امیرشاهی تحصیلات ابتدایی و بخشی از دبیرستان را در مدارس فیروزکوهی و نوریخس انجام داد. سپس به شبانه‌روزی چارتر تاورز در ساسکس انگلستان رفت و در دانشگاه Woolwich Polytechnic لندن به تحصیلات در رشته فیزیک ادامه داد. پس از بازگشت به ایران، درحالی که دوباره قصد بازگشت به انگلیس را داشت، با محمد ابراهیم غفاری کارگردان سینمای ایران ازدواج کرد؛ ثمره این ازدواج یک فرزند دختر به نام مریم است اما این ازدواج به جدایی انجامید. او در این سال‌ها علاوه بر تدریس فیزیک و ریاضی و همچنین همکاری با موسسه انتشارات فرانکلین، با یاری نقاشان همکارش از جمله نورالدین زرین‌کلک و پرویز کلانتری، برنامه انتشار کتابهای کودکان را در آنجا پایه‌ریزی کرد (عرفانی فرد، ۱۳۹۵: ۹۶). او در این سمت، کتاب‌های متعددی برای کودکان و نوجوانان ترجمه کرد. این ترجمه‌ها دو سال پیاپی از سوی شورای کتاب کودک به عنوان بهترین ترجمه‌های سال انتخاب شد (میرعابدینی، ۱۳۸۷:

۱۳۳۰). امیرشاهی در طول سال‌های تبعید در نقاط مختلف دنیا جلسات متعدد داستان‌خوانی و سخنرانی داشته است که سخنرانی‌های وی در دانشگاه هاروارد، مجلس سنای فرانسه و کنگره جهانی نویسندگان در اسپانیا از آن جمله است.

روح‌انگیز شریفیان، متولد ۱۳۲۰ در تهران است. او از کودکی به خواندن رمان‌های معروف جهان علاقه‌مند بود. بعد از گذراندن تحصیلات متوسطه با دریافت دیپلم ادبی و تکمیل دوره موسیقی (پیانو) در کنسرواتور تهران، به منظور ادامه تحصیل به اتریش رفت. او تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته روانشناسی در گرایش تعلیم و تربیت کودک در اتریش گذراند و پس از ازدواج دوباره به ایران بازگشت و هم‌اکنون ساکن لندن و در انستیتوی زبان در انگلیس مشغول به کار است. او به زبان‌های انگلیسی و آلمانی مسلط است و برخی از داستان‌های کوتاه او به این دو زبان ترجمه شده است. همسر وی، دکتر فریبرز خروشی، مشوق و یاریگر او در امر نویسندگی بوده است. شریفیان، اولین داستان کوتاه خود را به نام «یکی بود یکی نبود» در سال ۱۳۶۶ به رشته تحریر درآورد که بعدها در مجموعه داستان «دست‌های بسته» در سال ۱۳۷۰ به چاپ رسید. رمان «چه کسی باور می‌کند رستم» هفت سل ذهن نویسنده را به خود مشغول کرده بود، اما یک سال قبل از چاپ به صورت مداوم دست به نگارش آن زد.

۴. مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت

برای ادبیات مهاجرت ویژگی‌هایی را برشمرده‌اند که می‌تواند به عنوان پیش‌زمینه و یا نتایجی باشد که در پژوهش حاضر مورد استفاده قرار بگیرد. بخشی از این ویژگی‌ها در ادبیات مهاجرت زنان نیز وجود دارد و بخشی دیگر بسامد چندانی ندارند. در هر صورت برخی از این مولفه‌ها و ویژگی‌ها بدین شرح است:

۴-۱- بحران هویت، تعارض فرهنگی

یاحقی نخستین ویژگی ادبیات مهاجرت را در همین نکته دانسته است و می‌نویسد: «بیشتر آثار ادبی مهاجرت دو فرهنگی است. وقتی مهاجر به کشور میزبان خود وارد می‌شود ابتدا دچار تعارض فرهنگی می‌شود. آدم‌هایی که به جد گرفته نمی‌شوند، آدم‌هایی که غریبه‌اند، در نام و زبان و لهجه، در سیما و حتی رنگ مو و چشم و چهره. نام عوض می‌کنند، موهای خود را رنگ می‌زنند (به ویژه خانم‌ها) چهره و پوشش خود را با میزبان هم‌سان می‌کنند، اما بی‌فایده است، گویی آنها از اساس با قوم میزبان متفاوت و حتی متعارض‌اند (یاحقی، ۱۳۸۱: ۳۵).

روح‌انگیز شریفیان، در رمان دست‌های بسته این بحران هویت را از زبان راوی داستان خود، چنین توصیف می‌کند:

خم شدم و یکی از بسته‌هایم را برداشتم. گفت «خانم، قریون دستتان. زحمت نکشید، سنگین نباشد.» گفتم «اشکالی ندارد. دست من خالی است.» گفت «خانم، شیرینی و نان لواش است، برای بچه‌ها می‌برم.» احساس می‌کردم که او به هر زبانی سعی می‌کند پیام وطنش را برای بچه‌هایم ببرد. لبخندی زدم و گفتم «چه کار خوبی می‌کنید خانم، وگرنه

بچه‌ها این چیزها را زود فراموش می‌کنند.» به راه افتادیم. توی هواپیما از هم جدا شدیم. جایم کنار پنجره بود. هواپیما که بلند شد هوا کاملاً روشن شده بود. به پایین نگاه کردم تا پدرم را ببینم که به طرف دکان نانوايي می‌رود تا نان تازه بخرد و مادرم را که سماور را روشن و چای را گم کرده است. جای من آنجا خالی است. همه‌مان دلتنگیم (شریفیان، ۱۳۷۰: ۱۹).

راوی در فرودگاه به زنی کمک می‌کند تا بارش را حمل کند. زن از ایران برای فرزندانش شیرینی و نان لواش برده است. راوی گمان می‌کند تلاش زن برای این است تا رنگ و بوی وطن را برای فرزندان به ارمغان ببرد. او چنین کاری را تایید می‌کند. در رمان «کارت پستال» شریفیان نیز این مؤلفه، به چشم می‌خورد:

اسکار سرفه‌ای کرد: تعلق داشتن به جایی می‌تواند به آن رنگ و بویی متفاوت بدهد. پروا آهی کشید: در دنیا هزار جور کشور و آدم و زبان و فرهنگ متفاوت وجود دارد یکی از آنها هم کشور ما است. ما ادعای جهان وطنی داریم، اما آیا به راستی داریم؟ اسکار دستی روی سرش کشید: این موضوع بسیار شخصی، بسیار عمیق و بسیار هم متفاوت است. در واقع آدم دلش می‌خواهد از هر حس تعلق‌ی رها باشد. بتواند به همه جا متعلق باشد. این یکی از آرزوهای دیرین بشری است. اما به راستی چقدر از مردم موفق شده‌اند؟ از آن گذشته حس تعلق یک نوع تعادل در رفتار انسان‌ها به وجود می‌آورد. یک جور رفاه، می‌شود گفت (شریفیان، ۱۳۸۷: ۱۹۵).

شریفیان از زبان شخصیت داستان خود نیاز به تعلق به یک کشور، ملیت و فرهنگ را بیان کرده و آن را لازمه تعادل در رفتار انسان می‌داند. در رمان «چه کسی باور میکند رستم»، این مؤلفه با بسامد بیشتری تکرار شده است:

«حالا مهم نیست مادرت شیرین صدایت کند یا پدرت شورا، اسمت پرتو باشد و دوستت شوشا صدایت کند و همسرت شوریده بنامدت. آن سر دنیا هم که بروی و هرچقدر هم که تحصیل کنی و پول داشته باشی باز سراغ عشق را می‌گیری و می‌بینی اشتباه کرده‌ای. حالا سی سال از آن ماجرا می‌گذرد. نه رستم مانده است تا به او بگویی که چقدر واقعی دوستش داشتی-مخصوصاً وقتی که گفت دلش می‌خواهد در زندگی بعداش پرنده باشد: آزاد و رها- و نه جهان همانی بوده است که قرار بوده روزی تو را غرق عشق کند. توهیچ وقت دارویی نساختی که بویی نداشته باشد و هیچوقت هم دخترت همانی نشد که آرزویش را داشتی. فقط سهم تو از دخترت نامش بوده است. زندگی بی‌رحم‌تر از آن‌چه که فکر می‌کردی بوده و هیچ چیزی از شادی برای تو نمانده است و فقط به این فکر می‌کنی اگر رستم از روستا نیامده بود و اگر تو تحصیل نمی‌کردی شاید شاید دنیا کمی بهتر می‌شد. پس: همیشه دو راه است اینکه دست رستمت را هرگز رها نکنی و جهان را واقعی‌تر از آن‌چه که هست ببینی. حالا اسمت هرچه باشد: مها، مهاما، مهتاب، نیلوفر؛ پرتو، شیرین یا شورا... اما اگر بگریزی و به قصد رهایی هویتت را جا بگذاری با اینکه یک اسم داری، هیچ کسی نیستی» (شریفیان، ۱۳۹۹: ۲۱۴).

مریم امیرشاهی نیز در کتاب «در سفر»، از زبان راوی، به دوستی و رابطه با فرانسویان اشاره می‌کند و از استیصال خود برای برقراری ارتباط با آنان سخن می‌گوید:

اسم دیگر فرانسویان هم یک یک از فهرست اسامی کمک‌رسانان پاک شد و در همان ماه‌های نخست: در آغاز از «میشل» و آقای «سگن» بریدم که به رغم قدمت خانوادگی و ادعای ارادت دیرینه شوق چندانی به ادامه معاشرت با دوستی در به در را از خود نشان ندادند؛ بعد از دکتر «بینو» کناره گرفتم، که توسط «امیلی» شناخته بودم که مرا به بهانه یاری دادن به مهمانی‌های هموطنان با نفوذش می‌برد، ولی زود روشنم شد که دعوت‌ها علتی جز افزودن آب و رنگی شرقی به فضای خلص فرانسوی ندارد و خود دکتر احتمالاً منظوری سوای لاسیدن - و هر دو وجه زود ملولم کرد؛ سپس نوبت امیلی شد که خود در محیطی راهبه‌وار بار آمده بود و در پی تبلیغ من سر خورده و سر شکسته بر آمد و هرگز نتوانست درک کند که گرویدن به مذهبی جدید معامله‌ای است پایاپای و لازمه‌اش داشتن اولی است برای تعویض با دومی؛ و بالأخره «ژان ماری» که در زمان تنگدستی قالیچه‌ای از من خرید و در دو سه دیدار بعد آنقدر از عاقلانه بودن معامله و برازنده بودن طرح و نقش قالیچه اظهار تردید کرد که صد بار گفتم کاش آن پول به مصرف تسویه قروض نرسیده بود و همراه قالیچه تقدیم می‌شد. به هر تقدیر در میان آنان نه کسی درمانی برای دردم داشت و نه حتی سرشت این درد را فهمید. و به این نتیجه رسیدم که از بخت بد من فرانسویانی را شناختم‌ام که فقط دوستان گلستانند نه یاران گلخن (امیرشاهی، بی تا: ۹۹)

در این عبارات، امیرشاهی از قول راوی داستان، به تقابل فرهنگی خود با فرانسویان اشاره می‌کند و این تقابل را مانع ارتباطش با آنها می‌داند. او در جایی اشاره می‌کند که فرانسویان تمایلی برای ارتباط با به گفته او «دوستی در به در» ندارند و از این رو ارتباطشان با وی به سرانجام نمی‌رسد. ارتباط‌های دیگر او با فرانسویان، همه دارای انگیزه‌هایی غیر از دوستی هستند و این راوی داستان را می‌رنجانند. امیرشاهی در اثر دیگر خود که یک مجموعه داستان به نام بن‌بست است، همین نگاه را از سوی راوی منعکس کرده است:

«من نمی‌دانستم بعد از خیابان شاردنی، مقصد بعدی‌ام کجاست، لهستانی‌ها خوشحال بودند و میخواستند به روستایی به نام مسقطا بروند. من اما دوستی نداشتم. نمی‌دانستم برای ادامه مسیرم کدام یک از این اجنبی‌ها را باید به عنوان همراه انتخاب کنم. ای کاش یک نفر دیگر هم بین این جمع تنها بود. لازم نبود که با من همراه شود، ولی حداقل دلم خوش بود که در بی‌کسی‌ام تنها نیستم...»

۴-۲- نوستالژیا

مفهوم نوستالژیا یکی از مشخصه‌های برجسته ادبیات مهاجر، بالخصوص ادبیات مهاجرت ایران است. نوستالژیا در فرهنگ لغت با واژه‌های متفاوتی مانند غربت‌زدگی، غریبی و حسرت گذشته معنا شده است که آن را با مضامینی مانند بیگانگی، دوگانگی، سرگردانی و تعلیق پیوند می‌دهد (صادقی، ۱۳۹۳: ۸۴). علاوه بر این وجود خاطره، ساختار روایت، مفهوم ویژه زمان و سیالیت مکان همه و همه از عناصر اصلی ادبیات مهاجر به

شمار می‌روند و با نوستالژیا رابطه تنگاتنگی دارند. نوستالژیا از مفاهیم ساختاری ادبیات مهاجر است، زیرا بر موضوع، زبان، لحن اثر و از همه مهم‌تر هویت سوژه تأثیر می‌گذارد. ادبیات مهاجر در فضای خاص مهاجر شکل می‌گیرد که از آن تعبیر به «فضای سوم» می‌کنیم و با هویت ویژه‌ای سروکار دارد که آن را هویت سرگردان یا آواره می‌نامیم (نامورمطلق، ۱۳۹۱: ۷۷). نگاه نوستالژیک در سوژه آواره نگاهی استعاری است. او همیشه در میان دو فضای گوناگون (اگر نگوئیم متضاد) حرکت می‌کند و آنها را با یکدیگر مقایسه می‌کند.

روح‌انگیز شریفیان در رمان دست‌های بسته با عباراتی این حس را توصیف کرده است:

بی‌اختیار به یاد چند هفته‌ای که در ایران گذرانده بودم افتادم. ناگهان دلتنگی عمیقی احساس کردم. با این که در آن لحظه هنوز در سالن فرودگاه مهرآباد بودم و در حقیقت تنها چند صد قدمی بیشتر با آنها که ساعتی پیش از شان خداحافظی کرده بودم فاصله نداشتیم، اما گویی فرسنگ‌ها از آنها دور شده بودم و در دنیایی کاملاً جدا به سر می‌بردم. ناگهان همه‌چیز برایم غریبه و همه‌کس برایم بیگانه شده بود (شریفیان، ۱۳۷۰: ۶۰).

نویسنده از زبان راوی حس غربت را به خوبی با عبارات توصیفی، بیان می‌کند. فرسنگ‌ها دور شدن، حسی است که راوی به دلیل غربت، آن را تجربه می‌کند. چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، وجود خاطره از مؤلفه‌های شکل‌دهنده نوستالژی است. شریفیان در همین رمان، گاه از زبان راوی، وجود خاطرات قدیمی که حس دلتنگی را ایجاد می‌کند، توصیف می‌کند:

پارک ساعی یکی از آن پارک‌هایی بود که من آن را خیلی دوست داشتم و هر وقت فرصت می‌کردم بچه‌ها را بر می‌داشتم و می‌رفتم آنجا، توی خیابان‌های وسیع و قشنگش قدم می‌زدم و بچه‌ها در میان کاج‌های بلند آن بازی می‌کردند (همان: ۶۱).

مهشید امیرشاهی در «رمان در سفر»، لحظه‌های نوستالژیک یک ایرانی مهاجر را از زبان راوی داستان به این صورت توصیف می‌کند:

هر سخن و حرفی درباره ایران، حتی وقتی حرف و سخن مرا با آن سامان و مردمان بیگانه می‌کرد، هزار و یک یاد آشنا را در نظرم مجسم می‌ساخت و ساعت‌ها به فکرم وا می‌داشت. آدمی در عالم خیال و در لحظات تنهایی با خاطراتش زندگی دوباره می‌کند. روزهای خالیش را با رُویاها و کابوس‌های گذشته می‌انبارد. نسیمی، شمیمی، نغمه‌ای، لرزش برگی، موج آبی، کلمه درشتی، حرکت دستی، آهنگ صدایی، مهر نگاهی، رنگ پیراهنی، طعم غذایی کافی است که کاروان افکار را به راه اندازد - تنها کاروانی که وارونه می‌راند، پس می‌رود و به پیش نظر ندارد، از تجربه‌های سفرهای مکرر نمی‌آموزد تا از خطرهای راه بپرهیزد، هر بار به همان پرتگاه‌ها در می‌افتد، همیشه از همان قله‌ها عبور می‌کند، همواره با همان مسافران ره می‌سپرد، رفیقان این قافله چون دزدانش ثابتند (امیرشاهی، بی تا: ۱۴۱).

چنان که از عبارات مشخص است، فرد مهاجر از نظر مهشید امیرشاهی، منتظر کوچکترین اتفاق است تا رشته افکارش به سمت گذشته سیر کند. امیرشاهی، این رجوع به خاطرات را به «کاروان وارونه» تعبیر می‌کند. او

این مرور خاطرات را خطرناک قلمداد کرده و به «پرتگاه»ی تشبیه می‌کند که گریزی از آن نیست و فرد مهاجر به آن گرفتار است. او هر سخن و هر حرفی در مورد ایران را انگیزه‌ای برای این مرور خاطرات تلقی کرده و از نوستالژی‌هایی مثل آهنگ صدا، نسیم، رنگ پیراهن و ... نام می‌برد. در اثر دیگر امیرشاهی «بعد از روز آخر»، راوی به شکل دردناکی خاطرات گذشته را به خاطر می‌آورد:

«گفتی: خواهش می‌کنم حرصمو در نیار. نمی‌بینی چقدر نگرانتم؟»

چرا، می‌دیدم و دلم می‌خواست گریه کنم. هیچ‌کس در زندگی به قشنگی تو نگران من نبوده. از خیلی بیچگی. وقتی می‌رفتم کارنامه‌ام را بگیرم، وقتی مسابقه داشتم، وقتی از دوست‌های من خوشتر نمی‌آمد، فقط نگرانم بودی ...

... دفعه اولی که جدا شدیم تو دوازده سالت بود و من پانزده سالم. این قدر گیج بودم که حتی گریه نمی‌کردم. شیشه گرد پنجره‌ام فقط صورت تو بود. بعد هواپیما دور زد و دیگر تو را ندیدم، آنوقت بغضم ترکید.

... وقتی من مدرسه می‌رفتم و تو خانه بودی، می‌خواستی با من به مدرسه بیایی و می‌گفتی: «من حمال می‌شم.» می‌پرسیدند: «اوا چرا؟» می‌گفتی: «آخه مدرسه نمی‌رم.» و نمی‌دانم این‌ها را از کی یاد گرفته بودی. بعد تو هم مدرسه رفتی. مساله‌ها را من حل می‌کردم؛ رونویس کتاب و مشق‌ها را ماما می‌نوشت. از من هم باهوش‌تر بودی هم با شعورتر. و بعدها خیلی هم آدم‌تر» (امیرشاهی، ۱۳۹۴: ۵۱) چنانکه از توصیفات مورد

اشاره برمی آید، نوستالژی در آثار امیرشاهی با حسرت و غم بیشتری همراه بوده، ولی در آثار شریفیان، نوستالژی بیشتری جنبه بیان خاطرات دارد.

۴-۳- مانندگردی، فرهنگ پذیری، سازگاری

فرد مهاجر ناچار است که در سرزمین جدید باورها و الگوهای فرهنگی گذشته خود را رها کند و ارزش‌ها و الگوهای فرهنگی کوچگاه را بپذیرد. هرچه عناصر فرهنگی خاستگاه و کوچگاه با هم متفاوت‌تر باشند، پویش مانندگردی و فرهنگ‌پذیر دیرتر و دشوارتر صورت می‌گیرد (علی‌زاده کاشانی، ۱۴۰۰: ۱۴۵). این امر به‌ویژه هنگامی که به پاره‌فرهنگ ویژه اجتماعی کوچنده در گذشته و حال توجه شود، پیچیده‌تر و بحث‌انگیزتر می‌شود. حتی گاهی ویژگی‌های فرهنگ یک لایه اجتماعی موجب تشویق فرد به مهاجرت می‌شود، چون فرهنگ آن لایه در کوچگاه چندان بیگانه نیست، اما گاهی به علت بیگانگی به کلی او را از مهاجرت پشیمان می‌کند. امیرشاهی از زبان راوی داستان خود، تلاشی را برای سازگاری با کشور میزبان توصیف می‌کند که البته ناکام است:

برای آنکه از دلتنگی خلاص شوم، برای آنکه خودم را راضی کنم، برای آنکه از دیوانگی فاصله بگیرم حرف‌های گنده گنده می‌زنم: می‌گویم مگر دانتی با هم بزرگیش فلورانس را ترک نگفت و در تبعید به سر نبرد؟ مگر ژوزف کانراد از ملکش لهستان فرار نکرد و بعد یکی از بزرگترین نویسندگان انگلستان نشد؟ مگر ولادیمیر نوبوکوف که به آن همه شهرت رسید جز پناهنده‌ای سیاسی بود؟ مگر هاینریش هاینه وقتی جلای وطن گفت و به فرانسه آمد از قدرت نویسندگیش کم شد؟ مگر گارسیا لورکا

در تبعیدگاهش آمریکا به زبان اسپانیایی شعر نسروود؟ ولی این حرف های گنده گنده آرامم نمی کند، می دانم. چون می دانم حتی این بزرگانی که به زمان تعلق یافتند درد بی مکانی را همه عمر یا در تمام مدت تبعید با خود داشتند. دانتیه گفته است: من به خصوص با همه آنها که در غربت، فقط در رؤیاهای، از زادگاهشان دیدار دوباره می کنند همدرد و یکدلیم؛ و پاسترناک گفته است: برای من بیرون رفتن از مرزهای وطنم مساوی مردن است. هاینه هر روزی را که در پاریس زندگی کرد یک روز مرد (امیرشاهی، بیتا: ۱۶۵).

شریفیان در رمان «کارت پستال»، از زبان شخصیت های داستانش این مؤلفه را به خوبی نشان می دهد:

سحرگفت: دست کم تا زمانی نه چندان دور بوده ای. تو خیال می کنی در شانزده سالگی از پدر و مادر و کشورت بریده ای. اما ماما، تو همیشه و هنوز هم در بند آنها هستی. پروا اخم کرد. سحر گفت: در حالی که در زندگی من، زاویه های تاریک وجود ندارد. من کاملاً آزادم که بروم و تاریکی هایی که تو هنوز در بندش هستی را بشناسم (شریفیان، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

در این سطور، شریفیان، مهاجر نسل دومی را به تصویر می کشد که در گفت و گویش با مادر خودش، ادعا می کند که با فرهنگ جدید سازگار شده و با وجود این آماده است که به وطن مادر خود بازگشته و آن را بشناسد. در رمان کارت پستال، پروا - یکی از شخصیت های داستان - از جامعه ای که او را طرد کرده و برایش تصمیم گرفته، خشمگین است.

به واسطه چنین خشمی، او می‌کوشد به انگلیسی بودن عادت کرده و در فرهنگ آنان غرق شود. شریفیان در اثر دیگرش «روزی که هزار بار عاشق شدم»، از زبان راوی قصه دردناک پذیرفته نشدن در جامعه میزبان را اینچنین روایت می‌کند:

«صد تا نامه نوشته‌ام و یک نامه دریافت کرده‌ام ...

... شصت و دو دوست خارجی پیدا کرده‌ام، صد هزار کارت تبریک فرستاده‌ام ...

... هزار بار به یاد ایران افتاده‌ام، هزار هزار بار خوابش را دیده‌ام و هر بار کمی از خودم را از دست داده‌ام و هرگز جوابی پیدا نکرده‌ام...!» (شریفیان، ۱۳۸۶: ۱۲۸-۱۳۴). راوی در این سطور تلاش‌های خود را برای جذب شدن در جامعه میزبان و برقراری ارتباط ناکام می‌شمارد.

۴-۴- زبان

زبان مادری برای غریبه تنها فهرستی از لغات و مفاهیم و قواعد نیست، بلکه هر واژه، هر اصطلاح و هر جمله مفهومی خاص و معانی پیچیده ضمنی دارد که با نظام شناختی و اندیشه او سخت گره خورده است. زبان بومی مهاجر شاخص هویت ملی، قومی و فرهنگی اوست و گاه با ادبیاتی پیوند دارد که در روح و ذهن او سخت ریشه دوانیده است. برخی عوامل اجتماعی و اقتصادی مانند میزان ارتباط میان مهاجران با اعضای جامعه میزبان، میزان ارتباط با جامعه مبدأ، سن، تحصیلات مهاجران و... بر روند همگونی یا تنوع و تکثر زبانی و فرهنگی به درجات مختلف تأثیر می-

گذارند (مدرسی، ۱۳۹۳: ۴۸). هنگامی که مهاجر به جامعه میزبان وارد می‌شود، بالقوه دو رویکرد کلی در پیش روی خود دارد: یک رویکرد ورود فعال به جامعه میزبان و شرکت در جریان اصلی زندگی این جامعه است که پیامد اصلی آن معمولاً دوزبانه شدن است (همان: ۶۱). رویکرد دوم در حاشیه ماندن و به صورت یک گروه منفرد زندگی کردن است که نوعی یک-زبانگی را حداقل در کوتاه مدت همچنان تداوم می‌دهد، هرچند در این حالت نیز قرض‌گیری زبانی با حجم سنگین در پیام‌های روزمره و درون-گروهی مهاجران مشاهده می‌شود.

روح‌انگیز شریفیان در رمان دست‌های بسته به این مؤلفه اشاره می‌کند. راوی داستان در فرودگاه ایران، زنی شصت ساله را ملاقات می‌کند که سالهاست ایران را ترک کرده است. گفت و گویی بین این دو شکل می‌گیرد:

پیش‌خودم چنین فکر کردم که «مادری که همه زندگیش را فدای درس بچه‌هایش و پیانوزدن نیمه‌کاره دخترش کرده و تازه نمی‌داند این بچه‌ها چه می‌خوانند. چه آدم سردرگم و تنهایی می‌تواند باشد. با سماجت پرسیدم «نگفتید دخترتان چه رشته‌ای تحصیل می‌کند؟» آهی کشید و گفت «خانم، من که از زبان این‌ها سر در نمی‌آورم. چه می‌دانم چه می‌خوانند. همه حرفشان به فرانسه است. من هم که چیزی نمی‌فهمم.» گفتم «با این حال می‌گویید که تازه آنجا معنی زندگی را فهمیده‌اید. شما که حتی زبان آنها را نمی‌فهمید، چطور معنی زندگیشان را می‌فهمید؟» (شریفیان، ۱۳۷۰: ۱۰).

در این عبارات، شریفیان به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های مهاجرین که ارتباط نگرفتن با جامعه میزبان به دلیل ندانستن زبان، است اشاره می‌کند. او وضعیت مهاجری را که به زبان کشور مقصد سخن نمی‌گوید، با عبارت «چه آدم سردرگم و تنهایی می‌تواند باشد»، اشاره می‌کند. شریفیان در اثر دیگر خود «کارت پستال»، به مسئله زبان اشاره می‌کند:

نمی‌دانست تنها هم می‌شود به سینما رفت. فیلم‌هایی را که دیده بود چندان به یاد نداشت. اما حسش را به یاد داشت. بدون این که زبان فیلم را کاملاً بفهمد، خودش را در تاریکی به تنهایی‌اش می‌سپرد. می‌توانست به رویا فرو رود. می‌توانست اشک بریزد و می‌توانست زبان را آهسته آهسته یاد بگیرد (شریفیان، ۱۳۸۷: ۴۱).

شریفیان در اینجا فضایی را توصیف می‌کند که فرد مهاجر در سینما و به تنهایی فیلمی را تماشا می‌کند و زبان آن را نمی‌فهمد. شخصیت داستان، چون زبان فیلم را نمی‌فهمد در تاریکی سینما خودش را به تنهایی می‌سپرد و اشک می‌ریزد. مسئله زبان در بیشتر آثار شریفیان به عنوان دغدغه شخصیت‌های اصلی مطرح می‌شود. در اثر «آخرین رویا» نیز این دغدغه حضور دارد. شخصیت اصلی در خلال یک گفت و گوی دوستانه چنین بیان می‌کند:

«زبان مادری در ذهن آدم طوری نقش می‌بندد که هرگز فراموش نمی‌شود. مگر خودخواسته. اما عوضش هر زبان دیگری را که یاد بگیری، فقط کافیسست مدتی از آن دور باشی. توانایی سفارش دادن یک قهوه را هم فراموش میکنی. لابد برای این است که زبان مادری زبان فکر کردن ماست.

من خودم هیچ وقت رو به یاد ندارم که به زبانی به غیر از زبان مادری فکر کرده باشم» (شریفیان، ۱۳۹۸: ۱۰۹).

امیرشاهی نیز در کتاب «در سفر»، به دشواری‌های یک مهاجر به دلیل سخن نگفتن به زبان مادری اشاره می‌کند:

من در تبعیدگاه بی‌آفتابم، در انزوای اطاق دل گرفته‌ام که پنجره‌اش بر هیچ شاخه درختی سبز، یا گوشه آسمانی آبی باز نمی‌شود، به صدای بلند با خودم حرف می‌زنم، فقط به این منظور که پژواک کلمات فارسی را دوباره بشنوم. دلم برای حرف زدن به زبان مادریم تنگ است، زبانی که به پیچ و خم‌هایش آشنایم، ظرایفش را حس می‌کنم، تابش معنای کلماتش را می‌شناسم. زبانی که هر لفظش را می‌توانم بر زمینه‌های آشنا چون دانه و نگین بنشانم و با هر کلمه‌اش چون موم بازی کنم و شکل و شمایل تازه‌ای به آن بدهم. زبانی که می‌توانم به کمکش با دکان‌دار چانه بزنم؛ با خواهرم دعوا کنم؛ به دخترم درس بدهم؛ و قصه‌هایم را بنویسم. من بازتاب کلمات فارسی را که با در به در هم‌وطنی، چون خودم، رد و بدل کرده‌ام ساعت‌ها و روزها بعد از دیوارهای کوچه‌های پاریس می‌شنوم. غم غربت من لحظه به لحظه به جنون نزدیک می‌شود (امیرشاهی، بیتا: ۱۵۹).

امیرشاهی راوی را به گونه‌ای توصیف می‌کند که نوعی یک‌زبانگی را حداقل در کوتاه‌مدت همچنان تداوم می‌دهد. این تلاش دردآور، تا حدی آزاردهنده است که راوی داستان، بیم جنون دارد. چنانکه در شاهد مثال‌ها نیز مشاهده می‌شود، مسئله‌ی زبان بیگانه در آثار امیرشاهی به شکل

جدی‌تری نسبت به آثار شریفیان، منعکس شده و مانعی مهم برای زندگی در کشور بیگانه تلقی شده است.

۴-۵- سیاسی بودن

هم اسباب مهاجرت بسیاری از نویسندگان در خارج از کشور نسبت مستقیمی با مسئله سیاست دارد و هم نحوه حضور آنها و موضوع، مضمون، زمینه و منشأ پیدایش بخش مهمی از آثاری که پدید آورده‌اند سیاسی است (سعیدی، ۱۳۹۹: ۱۱۳). بسیاری از نویسندگان مهاجرت، به دلایل سیاسی، کشور وطن خود را ترک کرده‌اند. از این رو این انگیزه‌ها در آثارشان منعکس می‌شود.

روح‌انگیز شریفیان در رمان دست‌های بسته، نگاه سیاسی خود را نسبت به فضای ایران از زبان راوی که مهاجری است به شکل زیر توصیف می‌کند:

تماشاگری شده بودم که تصویر آن چند هفته را در ذهنم مرور می‌کردم. آنچه دیده بودم یک گرداب بود. یک گرداب عمیق که در آن، مردم در اسارت جهل و فقری که به دست و پایشان پیچیده شده بود زندگی می‌کردند، در میان دیوارهای بلندی که اطرافشان را گرفته بود، دیواری که آن را می‌دیدند و حس می‌کردند اما در مقابلش چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. همچون ملاقات‌کننده‌ای بودم که به دیدار یک عزیز زندانی رفته باشد (شریفیان، ۱۳۷۰: ۸۸).

نویسنده فضای درون ایران را به شکل یک زندان توصیف می‌کند. راوی که برای مدت کوتاهی به ایران سفر کرده، در حال بازگشت به محل

زندگی خود است. او فضای درون کشور را سیاه و تاریک می‌بیند و برای ایرانیان داخل کشور دلسوزی می‌کند. شخصیت اصلی داستان دیگر با عنوان «آخرین رؤیا» دیدگاه ملایم‌تری دارد:

« تابلویی پر از خون و وحشت به دیوار آویزان است، به آن خیره شده ام. تئو می‌بیند و فوراً از آن می‌گذرد، طوری که متوجه می‌شوم و دنبال‌اش می‌روم. می‌گوید: علاقه‌ای به دیدن بدبختی و فاجعه روی دیوار و بوم نقاشی ندارم. حتما باید ترسیم‌اش کنند تا ببینند و بفهمند؟ و دستش را مشت می‌کند. عصبانیت و تلخی رنگ صدایش را عوض کرده. می‌گوید: همه جا همین است. فقط کافی است رویت را برگردانی. برای من دیگر خسته‌کننده شده. چشم‌هایم خسته‌اند. تازه از یکی از مسافرت‌هایم برگشته. تند می‌رود. انگار می‌خواهد خودش را از موزه بیرون بیندازد. قدم‌هایم را با او همانگ می‌کنم و می‌گویم: اینها هدفشان سیاسی یا انسانی است. بدون اینکه برگردد، می‌گوید: این را می‌فهمم. می‌گویم؛ و هرکسی جرئت ابراز آن را ندارد. -این را به من نگو. رنگ صدایش دائم تیره و تیره‌تر می‌شود. می‌گوید: کاش، به جای کشیدن این خط‌ها، کار می‌کردند. بهتر نبود؟ آخر بعضی‌ها کل فعالیت سیاسی‌شان را به همین رنگ‌بازی‌ها محدود کرده‌اند و دلشان خوش است که دارند علیه بی‌عدالتی مبارزه می‌کنند» (شریفیان، ۱۳۹۸: ۷۴).

مهشید امیرشاهی نیز در رمان «در سفر» دیدگاه سیاسی خود را چنین

بیان می‌کند:

تمام اطلاعاتم درباره او همین بود و اینکه داوطلبانه از طرف گروه سیاسی ما به ایران رفته بود - به قصد فعالیت - و به دست آخوندها افتاده بود، با سرنوشتی دردناک. می‌خواستم بیشتر درباره‌اش بدانم - ولی هیچ کس چیزی از او نمی‌دانست، یا حاضر نبود با من در میان بگذارد. به هر حال از همه هم امکان سؤال نبود. از نیرومند توضیح خواستم. به محض آنکه اسم جوان را بردم پوست دو تیغه‌اش بر افروخته شد و چشم‌هایش تمام قاب عینک را پر کرد و با شتاب گفت، «این قضیه تاپ سیکرت [Top Secret] اس حرفشا نمی‌شد زد. تیمسار گفتیس هپ هپ!» و دو بار دستش را بر دهان زد (امیرشاهی، بیتا: ۶۱).

در این عبارات، راوی روحانیون درون ایران را با لفظ آخوند، خطاب می‌کند. همچنین سرنوشت فردی را توصیف می‌کند که سیاسی بوده و برای فعالیت به ایران آمده است. او سرنوشت این فرد را پس از دستگیری، دردناک توصیف می‌کند. رمان دیگر امیرشاهی، بسیار سیاسی است و اساساً به مسئله انقلاب اسلامی می‌پردازد. در بخشی از این رمان، امیرشاهی می‌نویسد:

من این مردم را نمی‌شناسم - مردمی که در چشم‌هایشان به جای حیای آشنا، بی‌شرمی بیگانه جا دارد. زبانشان را نمی‌فهمم - زبانی که در عوض سخن شیرین، بار تلخ شعار گرفته است. این مردمی که پا را به تجاوز بر می‌دارند و در سر نقشه تهاجم دارند، از من دورند. این مردمی که دستشان چنگ است و دلشان از سنگ، با من نیستند. من این مردمان را نمیشناسم، زبانشان را نمیدانم. این عربده‌جویان از کجا آمده‌اند؟ به کجا می‌روند؟ از خاک این ملک چه می‌خواهند؟ به سرنشینان این سرزمین چه می‌گویند؟

می‌گویند: انقلاب! ... انقلاب از هر جنگی کثیف‌تر است، از هر حادثه‌ای خودکامه‌آفرین‌تر، از هر فاجعه‌ای خون‌بارتر. کلمه انقلاب می‌کشد - میلیون‌ها به خاطرش مرده‌اند. انقلاب جز خفقان ره‌آوردی ندارد - میلیون‌ها تجربه‌اش کرده‌اند (امیرشاهی، بی تا: ۸۸).

۴-۶- مقایسه

نویسنده شرایط زندگی فردی و اجتماعی جامعه میزبان را با شرایط هم‌تا در کشور و فرهنگ خود مقایسه می‌کند. البته در بیشتر آثار مقایسه یکی از درونمایه‌هاست که گاهی هنرمند با جمله‌ای یا نشانه‌ای استعماری از آن گذشته است (برمکی، ۱۳۹۴: ۸۵). در این اشاره‌ها تا جایی که به آزادی و رفاه اجتماعی مربوط می‌شود، فضای اثر حسرت‌بار است و تا جایی که عناصر فرهنگی - عاطفی مطرح می‌شود سخن و فضای نوستالژیک بر اثر می‌پیچد که اولی را بیشتر در داستان‌ها می‌بینیم و دومی را بیشتر در شعر (یا حقی، ۱۴۰۰: ۱۸۸). نویسنده مهاجر یا تبعیدی زیر ضربه‌های شکننده بیگانگی و از دست دادن‌ها دریغ‌هایی که در اثر مقایسه فرهنگ خود با فرهنگ کشور میزبان برایش پیش می‌آید به ارزش‌های فرهنگی خود مشکوک و بدبین می‌شود و در این رهگذر بیشتر به سطح پدیده‌ها می‌نگرد و در سیطره دوپارگی ذهنی و دوپارگی فرهنگی، فرهنگ خودی را به نوعی به انتقاد می‌کشد که انگار حرفش از چشمه خشم و حسرتی پنهانی به کلمه نشت کرده است.

مهشید امیرشاهی در داستان «ورود به پاریس» از مجموعه در سفر، بین فصل‌های پاریس و تهران مقایسه‌ای را شکل می‌دهد که جالب توجه است:

پائیز زیباترین فصل پاریس است. لااقل همه چنین می‌گویند - اما برای من این شهر بی‌فصل است. خط روشنی میان خزان و تابستان، و بهار و زمستانش نیست. یکی زود از راه می‌رسد و دیگری دیری نمی‌پاید؛ به آفتابش امیدی نیست و از بارانش گزیری. من اگر از فصل آگاه بودم برای این بود که هنوز هوای تهران را با خود داشتیم، و گر نه آسمان پاریس همان آسمان سربی و ابری و آشنای همیشگی بود. هوا بار باران داشت و اگر در طول روز خورشید خودی نشان داده بود در زمان ورود من دیگر غروب کرده بود. در هر حال در شاهراه میان فرودگاه و شهر هیچ کس چشم بر آسمان ندارد و از درختان بلوط، که قرار است پائیز پاریس را زیباترین فصلش سازد، نشانی نیست. فقط وقتی خطوط متراکم ماشین‌های جورا جور و رنگارنگ دیگر پیش نمی‌رود گاه چشم بر تابلوی اعلانی درنگی کوتاه می‌کند و به این امید که حرکت از سر گرفته شود باز بی‌تاب به چراغ‌های ترمز اتومبیل‌های جلو دوخته می‌شود. (امیرشاهی، بی‌تا، پیشین، داستان ورود به پاریس، در سفر: ۱۵۵)

امیرشاهی در این عبارات، زندگی خود را در گذران فصل‌ها، با المان‌های ایرانی مقایسه می‌کند. او معتقد است که در مقایسه با پاییزهای ایران، می‌تواند حال و هوای پاییز را در پاریس بفهمد. او به جزئیات بیشتری اشاره میکند. از نظر او در شهر پاریس «در شاهراه میان فرودگاه و شهر هیچ کس چشم بر آسمان ندارد». او این عبارت را در مقایسه با کشور ایران بیان می‌کند. از نظر او مردم ایران عادت دارند که در نزدیکی فرودگاه، هواپیما را تماشا کنند. او به نبود درختان بلوط در پاریس نیز اشاره می‌کند که حاصل مقایسه‌ایست با فضای خیابان‌ها در ایران.

روح‌انگیز شریفیان در رمان دست‌های بسته خود این وضعیت را برای یک مهاجر در فرودگاه به خوبی توصیف می‌کند:

همان‌طور که مجله را ورق می‌زد، به یادش آمد که در این هفته این دومین بار است که به فرودگاه می‌آید. چند روز پیش هم آمده بود. بدرقه پسرش احسان. احسان بیست و سه سال داشت ... قبل از آن بارها و بارها به این فرودگاه آمده بود. گویی تمام دوران زندگی مشترکشان را در انتظار گذرانده بود. آن روزها که می‌آمد، چه شاد و سرحال و پرنیرو بود. از اینکه این طور نیرویش به تحلیل رفته بود تعجب می‌کرد. تصور نمی‌کرد که روزی این قدر خسته بشود. با گذشت سال‌ها با این نوع زندگی، با این نوع دوری‌ها خو گرفته بود. آیا واقعا با آن خو گرفته بود؟ انسان می‌تواند با تنهایی، یا با دوری از کسانی که دوستشان دارد خو بگیرد؟ او همیشه تحمل کرده بود و در این تحمل بیست و چند ساله همه شادی‌ها و آرامش روحی‌اش را به قمار گذاشته بود. نمی‌دانست در این قمار برنده یا بازنده بوده است (شریفیان، ۱۳۷۰: ۱۰۶ و ۱۰۷)

نویسنده، در این عبارات، وضعیت یک مهاجر را از زبان راوی داستان، مهربانانه بیان می‌کند. مقایسه روزهای پیشین با عبارت «شاد و سرحال و پرنیرو» با روزهای فعلی در غربت با عبارت «نیروی تحلیل رفته و خسته» صورت می‌گیرد. شخصیت اول داستان، در فرودگاه است و انتظار آمدن همسرش را می‌کشد. در همین حال به یاد می‌آورد که چند روز پیش، فرزندش را بدرقه کرده است. او روزهای در انتظارش را با زندگی عادی مقایسه می‌کند که در آن کسی همیشه چشم انتظار نیست. یکی از سوژه‌های «مقایسه» به عنوان یک مؤلفه در ادبیات مهاجرت، «تنهایی»

است. شریفیان در اثر «چه کسی باور می‌کند رستم» از زبان راوی، تنهایی اش را با زمان زندگی در ایران مقایسه می‌کند:

«تو می‌گفتی: تنهایی انسان در غربت به میل خود او بستگی دارد.

می‌گفتی: تحمل تنهایی وقتی سخت است که جز این باشد...

می‌گفتی که تنهایی انتخاب فضایی است که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از ما بگیرد ...

اما چنین نشد ... تنهایی من در روزگار کنونی ام انتخاب من نیست. مگر من در مملکت خودم این تنهایی را انتخاب کرده بودم که وضعیت امروز به انتخاب من باشد.» (شریفیان، ۱۳۹۹: ۱۴۸).

۴-۷- جمع‌بندی مقایسه‌ای

مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت هریک به شکلی در آثار دو نویسنده مورد بررسی، منعکس شده‌اند. جدول زیر به شکل مقایسه‌ای، کمیت و کیفیت بازتاب مؤلفه‌ها را در آثار دو نویسنده، نشان داده است.

جدول شماره ۱: شکل مقایسه‌ای، کمیت و کیفیت بازتاب مؤلفه‌ها در آثار دو

نویسنده

روح‌انگیز شریفیان	مهشید امیرشاهی	
بحران هویت شخصیت داستان ارتباطی با مشکلات روانی او نداشته و فقط ناشی از مهاجرت است.	در آثار مهشید امیرشاهی، بحران هویت، علاوه بر منتج بودن از پدیده مهاجرت، حاصل	بحران هویت، تعارض فرهنگی

<p>(در آثار مورد بررسی، اشاره‌ای به علائم بحران پیش از مهاجرت صورت نگرفته و کاراکتر نشانگان بحران هویت خود را با احوالات عادی پیش از مهاجرت، مقایسه می‌کند)</p>	<p>مشکلات روانی نیز هست. (کاراکترها در هر دو داستان مورد بررسی به وجود علائم بحران‌های روانی پیش از مهاجرت نیز اشاره می‌کنند)</p>	
<p>به میزان کمتری - در مقایسه با امیرشاهی - منعکس شده و توصیفات جنبه یادآوری خاطرات را دارد.</p>	<p>به میزان بیشتری - در مقایسه با شریفیان - منعکس شده و توصیفات با حسرت و غم همراه است.</p>	<p>نوستالژیا</p>
<p>شخصیت‌های آثار شریفیان، در زمینه فرهنگ‌پذیری، تلاش‌های بیشتری را انجام می‌دهند.</p>	<p>شخصیت‌های آثار امیرشاهی در سازگاری با فرهنگ بیگانه ناموفق‌ترند.</p>	<p>مانندگردی، فرهنگ‌پذیری، سازگاری</p>
<p>مؤلفه زبان به میزان کمتری - در مقایسه با امیرشاهی - در آثار شریفیان منعکس شده و به شکل یک مانع ساده مد نظر بوده است.</p>	<p>مؤلفه زبان بیگانه به شکلی جدی و به منزله یک مانع مهم در روابط انسانی، به کرات در آثار امیرشاهی مورد توجه قرار گرفته است.</p>	<p>زبان</p>

<p>در مقایسه با امیرشاهی، مؤلفه سیاسی بودن به صورت جدی تری در آثار منعکس شده و عمده آثار پس از مهاجرت وی، دارای درون مایه های سیاسی است.</p>	<p>درون مایه آثار، تماماً سیاسی نیست ولیکن برخی از موضع گیری های سیاسی در آنها گنجانده شده است.</p>	<p>سیاسی بودن</p>
<p>مقایسه در آثار شریفیان به صورت جدی بازتاب داشته، بیشتر به بیان جزئیات تفاوت ها پرداخته و جنبه خبری دارد.</p>	<p>مقایسه در آثار امیرشاهی به صورت جدی بازتاب داشته و با استعاره ها و آرایه های ادبی بیشتری همراه است و توصیف تفاوت ها به صورت کلی بوده و دارای جلوه های هنری است.</p>	<p>مقایسه</p>

۵. نتیجه گیری

ادبیات مهاجرت، مجموعه آثار ادبی است که در جریان تبعید یا مهاجرت اجباری یا اختیاری - اغلب به دلایل سیاسی و مذهبی - پدید آمده اند؛ بنابراین ادبیات مهاجرت، ادبیاتی برون اقلیمی است که بیانگر ابعاد و تبعات مهاجرت باشد. برای این نوع از ادبیات مؤلفه هایی شناسایی شده است که در نظریات گوناگون به هم شبیه هستند. بحران هویت، تعارض فرهنگی، نوستالژیا، ماندگردی، فرهنگ پذیری، سازگاری، زبان، سیاسی بودن و مقایسه، از جمله

مؤلفه‌هایی است که برای ادبیات مهاجرت برشمرده‌اند و در این پژوهش بدانها پرداخته شده است. باید توجه داشت که در ادبیات مهاجرت پیام آشکار نبوده و لازم است که این پیام را در لایه‌های پنهانی اثر جست و جو کرد. ادبیات داستانی مهاجرت، فراتر از بحث‌های زیبایی‌شناسی، این فرصت را به ناظر بیرونی می‌دهد تا با خوانش متن، درگیر دنیای ذهنی و عینی نویسنده شود و از آنجایی که ادبیات مهاجرت یکی از مهم‌ترین منابعی است که برخورد مستقیم و چالش‌برانگیز اندیشه‌های مهاجر شرقی با انسان غربی را بازنمایی می‌کند. این پژوهش با بررسی داستان‌های برگزیده و شاخص زنان داستان‌نویس مهاجر پس از انقلاب اسلامی به واکاوی و تحلیل مؤلفه‌های مهاجرت و نقد این آثار پرداخته است. این مؤلفه‌ها در آثار دو زن ایرانی مهاجر پس از انقلاب مهشید امیرشاهی و روح‌انگیز شریفیان مورد واکاوی قرار گرفته است. در بین مؤلفه‌های قابل توجه ادبیات مهاجرت در آثار این دو نویسنده، بحران هویت و مسئله زبان، از دیگر مؤلفه‌ها پررنگ‌تر است، اما باید توجه داشت که بحران هویت در آثار دو نویسنده به شکلی متفاوت، پرداخته شده است. راوی اثر مهشید امیرشاهی و راوی اثر روح‌انگیز شریفیان، دو نوع بحران هویت متفاوت را تجربه می‌کنند. در اثر مهشید امیرشاهی، بحران هویت حاصل مشکلات روانی است که البته مهاجرت به آن دامن زده است. نکته قابل توجه این است که راوی داستان او پیش از مهاجرت نیز، حدی از این بحران را تجربه کرده است. در واقع هویت نویسنده از زمان کودکی به درستی شکل نگرفته و این بحران هویت تا پس از دوره‌ی مهاجرت نیز با او همراه است. مؤلفه دیگری که در آثار

این دو نویسنده به صورت مشابه دیده می‌شود، بحث مقایسه است. راویان داستان‌های هر دو نویسنده به شکل جدی و در جا به جای داستان به مقایسه کشور مقصد و وطنشان ایران پرداخته‌اند. مقایسه در آثار امیرشاهی با استعاره‌ها و آرایه‌های ادبی بیشتری همراه است و توصیف تفاوت‌ها دارای جلوه‌های هنری است. در حالی که مقایسه در آثار شریفیان، بیشتر به بیان جزئیات تفاوت‌ها می‌پردازد. مؤلفه دیگر بحران هویت و تعرض فرهنگی است. رمان «چه کسی باور می‌کند، رستم» شریفیان از این بحران مشحون است. قهرمان این داستان چندین اسم دارد: شیرین، پرتو؛ شوریده و شورا. اما هیچ‌کدام را خود انتخاب نکرده است، همان‌طور که زندگی در فرانسه و آمریکا و لندن نیز به اختیار خودش نبوده است. بنابراین هیچ‌کدام از اسامی برای او پذیرفتنی و مقبول نیست. مریم امیرشاهی در کتاب «در سفر»، از زبان راوی، به دوستی و رابطه با فرانسویان اشاره می‌کند و از استیصال خود برای برقراری ارتباط با آنان سخن می‌گوید. امیرشاهی از قول راوی داستان، به تقابل فرهنگی خود با فرانسویان اشاره می‌کند و این تقابل را مانع ارتباطش با آنها می‌داند. او در جایی اشاره می‌کند که فرانسویان تمایلی برای ارتباط با به گفته‌ی او «دوستی در به در» ندارند و از این رو ارتباطشان با وی به سرانجام نمی‌رسد. ارتباط‌های دیگر او با فرانسویان، همه دارای انگیزه‌هایی غیر از دوستی هستند و این راوی داستان را می‌رنجانند.

مؤلفه دیگر، نوستالژی در آثار شریفیان به خوبی دیده می‌شود. اکثر شخصیت‌های مهاجر، با نگاهی به گذشته، حسی از شیرینی و حسرت را

تجربه می‌کنند. نویسنده از زبان راوی اثر «دست‌های بسته» حس غربت را به خوبی با عبارات توصیفی، بیان می‌کند. فرسنگ‌ها دور شدن، حسی است که راوی به دلیل غربت، آن را تجربه می‌کند. چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، وجود خاطره از مؤلفه‌های شکل‌دهنده نوستالژی است. شریفیان در همین رمان، گاه از زبان راوی، وجود خاطرات قدیمی که حس دلتنگی را ایجاد می‌کند، توصیف می‌کند. رمان «چه کسی باور می‌کند رستم» نیز به بازگویی زندگی زن مهاجری می‌پردازد که زندگی شیرین با تمامی خاطرات و تعلقات کودکی، همزمان با حرکت قطار از کنار چشمش می‌گذرد. مؤلفه‌ی نوستالژی به قدری در این رمان پررنگ است که بسیاری این رمان را به عنوان یک رمان «نوستالژیک مهاجرت» تلقی کرده‌اند. مهشید امیرشاهی در «رمان در سفر»، لحظه‌های نوستالژیک یک ایرانی مهاجر را از زبان راوی داستان توصیف می‌کند. فرد مهاجر از نظر مهشید امیرشاهی، منتظر کوچکترین اتفاق است تا رشته‌ی افکارش به سمت گذشته سیر کند. امیرشاهی، این رجوع به خاطرات را به «کاروان وارونه» تعبیر می‌کند. او این مرور خاطرات را خطرناک قلمداد کرده و به «پرتگاه»ی تشبیه می‌کند که گریزی از آن نیست و فرد مهاجر به آن گرفتار است. او هر سخن و هر حرفی در مورد ایران را انگیزه‌ای برای این مرور خاطرات تلقی کرده و از نوستالژی‌هایی مثل آهنگ صدا، نسیم، رنگ پیراهن و ... نام می‌برد. چنانکه از توصیفات مورد اشاره برمی‌آید.

منابع

ادریسی، افسانه و بلالی، آرزو (۱۳۹۳). نقد ادبیات داستانی ایران از سال ۱۳۴۱ تا انقلاب اسلامی با رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان، ادبیات پارسی معاصر، سال چهارم، شماره ۴. امیرشاهی، مهشید (۱۳۹۴). بعد از روز آخر، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

_____ (بی‌تا). در حضر، چاپ اول، بی‌جا: بی‌نا.

_____، در سفر، چاپ اول، بی‌جا: بی‌نا.

آلن رب‌گری‌یه و دیگران (۱۳۹۲). آری و نه به رمان نو، ترجمه منوچهر بدیعی، چاپ اول، تهران: نیلوفر.

برمکی، سارا (۱۳۹۴). هویت، بازنمایی، روایت، تجربه مهاجرت در ادبیات معاصر ایران با رویکرد روایت‌شناسی پسااستعماری، رساله دکتری تخصصی (PhD)، دانشگاه خوارزمی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

رهگذر، رضا (۱۳۹۷). ادبیات داستانی ایران پس از انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

سعیدی، مهدی (۱۳۹۹).، تبیین جریان‌شناختی ادبیات سیاسی در ایران معاصر (مطالعه موردی: ادبیات داستانی سیاسی در مهاجرت)، پژوهش سیاست نظری، شماره ۲۷.

سعیدی، مهدی و دیگران (۱۳۹۷).، بازنمایی تنازع سرزمین مادری و سرزمین دیگری در ادبیات داستانی مهاجرت، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۸.

شرفیان، روح‌انگیز (۱۳۷۰).، دست‌های بسته، تهران: شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران.

_____ (۱۳۸۶).، روزی که هزار بار عاشق شدم، چاپ سوم، تهران: مروارید.

_____ (۱۳۸۷).، کارت پستال، چاپ اول، تهران: مروارید.

_____ (۱۳۹۸).، آخرین رویا، تهران: آگه.

_____ (۱۳۹۹).، چه کسی باور میکند رستم، چاپ شانزدهم، تهران: مروارید.

شیخ‌الاسلامی، مهزاد (۱۳۹۱).، بازسازی هویت در «ادبیات مهاجرت» ایتالیا، پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۶۵.

صادقی، اسماعیل (۱۳۹۳).، بررسی نوستالژی آرمان شهر در اشعار شاعران معاصر، پژوهشنامه ادب غنایی، سال دوازدهم، شماره ۲۲.

عرفانی فرد، آمنه (۱۳۹۵)، بررسی ترامتیت در رمان‌های در حضر و در سفر مهشید امیرشاهی و عشق در تبعید و واحه غروب بها طاهر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی.

علی‌زاده کاشانی، ندا (۱۴۰۰)، نویسندگان چندزبانه و زبان سوم: از ادبیات مهاجرت تا ادبیات نولد، جستارهای زبانی، شماره ۶۶.

قربان‌پور، حسین و دیگران (۱۳۹۷)، جریان‌شناسی ادبیات داستانی مهاجرت ایرانی، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۹.

مدرسی، یحیی (۱۳۹۳)، زبان و مهاجرت، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۶)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهرا مہاجر و محمد نبوی، تهران: انتشارات آگاه.

میرصادقی، جمال (۱۳۹۰)، ادبیات داستانی (قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان)، چاپ ششم، تهران: سخن.

میرعابدینی، حسن (۱۳۸۷)، ادبیات داستانی، جلد سوم، تهران: سخن.

نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۱)، مهاجرت در ادبیات و هنر: مجموعه مقالات، چاپ اول، تهران: سخن.

یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۱). «جنبه‌ها و جوانب ادبیات مهاجرت در فارسی معاصر»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۶۵ و ۶۶.

_____ (۱۴۰۰). خوانش تطبیقی مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت از منظر رئالیسم انتقادی، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۹، شماره ۲۹. یارشاطر، احسان و دیگران (۱۳۹۱). ادبیات داستانی در ایران‌زمین، چاپ سوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

References

Edrisi A, Balali A (2013). Criticism of Iranian fiction literature from 1962 to the Islamic Revolution with a critical analysis of discourse, *Contemporary Persian Literature*, Y 4, No (4).

Amirshahi M (2014). *After the last day*, 3rd ed, Tehran: Amir Kabir.

_____ (Bita)., In *Presence*, 1st ed, Nowhere: No name.

_____, In *Travel*, 1st ed, Nowhere: No name.

Alan Rabgariyeh et al (2012). *Yes and No to New Novel*, translated by Badiie M, 1st ed, Tehran: Niloofar.

Barmaki S (2014). *Identity, representation, narrative, experience of migration in contemporary Iranian literature with post-colonial narratology*, PhD thesis, Kharazmi University, Faculty of Literature and Humanities.

Rahgozar R (2017). Fictional literature of Iran after the Islamic Revolution, 2nd ed, Tehran: Islamic Culture and Thought Research Institute Publishing Organization.

Saeedi M (2019)., Streamological Explanation of Political Literature in Contemporary Iran (Case Study: Political Fiction Literature), Politics Research, No (27).

Saeedi M et al (2017). Representation of the conflict between the motherland and another land in the fictional literature of migration, Persian language and literature research, No (48).

Sharifian R (1991). Closed hands, Tehran: Iran Libraries Development Company.

_____ (2007)., The day I fell in love a thousand times, 3rd ed, Tehran: Morvarid.

_____ (2008)., postcard, 1st ed, Tehran: Morvarid.

_____ (2018). The last dream, Tehran: Agah.

_____ (2019)., Who Believes Rostam, 16th ed, Tehran: Morvarid.

Sheikh-Al-Islamic M (2011). Identity in "Migrant Literature" of Italy, World Contemporary Literature Research, No (65).

Sadeghi I (2013). Studying the nostalgia of Utopia in the poems of contemporary poets, lyrical Research Journal, Y12, No (22).

Erfani Fard A (2015). Investigating trans textuality in presence novels and in Mahshid Amir Shahi's travel and love in exile and the sunset oasis of Baha Taher, master's thesis, Allameh Tabatabaei University.

Alizadeh Kashani N (1400). Multilingual and 3rd language writers: from literature to modern literature, Linguistic Essays, No (66).

Ghorbanpoor H, et al (2017). Stream ology of Iranian Migration Fiction Literature, Persian Language and Literature Research, No (49).

Modaressi Y (2014), Language and Migration, Tehran: Research Institute of Humanities and Cultural Studies.

Makarik I (2006). Theory of Contemporary Literary Knowledge, translated by Mohajer M, Naboi M, Tehran: Agah Publications.

Mirsadeghi J (2011). Fiction (story, romance, short story, novel), 6th ed, Tehran: Sokhan.

Mirabedini H (2007). Fiction, 3rd vol, Tehran: Sokhan.

Namvartmotlagh B (2013)., Migration in literature and art: a collection of essays, 1st ed, Tehran: Sokhan.

Yahaghi M J (2002). "Aspects of Migration Literature in Contemporary Persian", Book of Literature Month, No (65 & ٦٦).

_____ (2021).

Yarshater E, et al (2012). Fictional literature in Iran, 3rd ed, Tehran: Amirkabir Publication.

Comparison of the components of immigration literature in the
works of Mahshid Amirshahi and Rouhangiz Sharifian

Mehrzad Matbouei Nejad,^۱ Dr Ahmad Khatami,^۲ Dr Mandana

Mangeli^۳

Abstract

Migration literature is extraclimatic literature that expresses the dimensions and consequences of migration. Mahshid Amirshahi (born in 1316 AH) and Rouhangiz Sharifian (born in 1320 AH) are Iranian immigrant writers living in Europe. The present research tries to answer the main question of the most important components of migration literature in the works of Amirshahi and Sharifian and how these components are reflected in the works of each of these two authors. The purpose of this research is to identify and compare the components of migration literature in the works of Iranian immigrant women writers. The results of the research show that the components of identity crisis, cultural conflict, nostalgia, assimilation, acculturation, adaptation,

^۱ PhD student in Persian language and literature, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran [Tel:09123901283](tel:09123901283), mehrzadmatt@gmail.com

^۲ Professor of Persian language and literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran Tel: 02129902450, a_khatami@sbu.ac.ir
(Responsible Author)

^۳ Assistant Professor of Persian Language and Literature, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran Tel: ۰۹۱۲۸۳۴۳۰۴۸, _____

language, politicalness and comparison are visible in the works of these two authors, and the identity crisis and the language issue are more prominent than other components. Another component that can be seen in the works of these two authors in a similar way is the discussion of comparison. Comparison in Amirshahi's works is associated with more metaphors and literary arrays, and the description of differences has artistic effects. While the comparison in Sharifian's works focuses more on detailing the differences. Also, each of the components, especially nostalgia and identity crisis in Amirshahi's works, is shown in a darker and sadder form. Finding some characteristics in the literature of Iranian female migration belonging to one generation can be considered as one of the achievements of the research.

Key words: migration literature, fictional works, Mahshid Amirshahi, Rouhangiz Sharifian.